



صادق - همایونی

چرا تعزیه خوانی ممنوع شد؟



پروفیسر شکارہ گل علم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرنٹل جامع علوم انسانی

ممنوعیت برگزاری تعزیه در اوان رژیم گذشته، ممکن است اقدامی از ناحیه حکومت تلقی شود، در جهت ایجاد تضییقات مذهبی و ابراز مخالفت با مراسم و آئینهای دینی (که هرچند این تصور، با سیاست کلی و جهت‌گیری درونی و ناپیدا و موضعی حکومت، چندان عاری و خالی از حقیقت هم نیست) ولی تنها عامل و نیز برترین عامل، در اتخاذ این روشن نبوده است. چه اگر به مسائلی که در آن زمان، پیرامون تعزیه مطرح بوده، بپردازیم و آنها را تبیین و تفسیر کنیم، درمی‌یابیم که در حقیقت، انگیزه اصلی حکومت، در این تصمیم، شرائطی بوده که مستقیم و غیرمستقیم و آگاهانه یا ناآگاهانه، و هرچند ریاکارانه - رژیمی را که در حال نضج‌گرفتن و یافتن پایگاه و جایگاهی در جامعه برای خود بوده است، به انجام آن وادار ساخته است. به زبان دیگر، این ابراز مخالفت علنی و آشکار، بازتابی از شرائط دینی و سیاسی و اجتماعی زمان، در برابر پدیده تعزیه بوده است، تا نه امری بر سبیل «دل‌بخواهی» و یا صرفاً «به‌فرمان».

بدانجا که می‌شود گفت، این اقدام از نظر تحکیم رژیم، نه تنها اقدامی منفی نبوده بلکه آثاری بسیار مثبت نیز به همراه داشته و این تأثیرات برای رضاشاه فوق‌العاده مهم بوده است. چه، او خود، به اعجاز دین در میان توده و در جامعه واقف بود، و به‌خوبی می‌دانست که با بی‌اعتنائی به اصول اعتقادی مردم، نمی‌توان، بر اریکه قدرت تکیه زد و از همین روی، خود دستور برگزاری مجالس روضه‌خوانی می‌داد، در مراسم سینه‌زنی ایام عاشورا شرکت می‌کرد، به زیارت مشهد مقدس می‌رفت، گاه از تراشیدن صورت خودداری می‌نمود و اگر بنیاد تعزیه در اثر عوامل مخرب متزلزل نشده و از درون آفاتی بر آن مستولی نشده بود، او را هرگز یارای مخالفت با آن نبود. تازه مخالفت او هم با شبیه‌خوانی، بسیار با حزم و احتیاط صورت گرفت، به نحوی که «شبیه‌خوانی» در زمره امور خلافی به‌شمار آمد که با جریمه‌ای ناچیز و یا چند روز زندان تکدی‌ری قابل خرید، فیصله می‌یافت و واقعیت هم این بود، که تعزیه‌خوانی، مانند اموری چون بریدن یا شکستن شاخه درختان، ایجاد سر و صداهای ناهنجار در معابر، بیرون آمدن از خانه با پیژاما تلقی می‌شد ولی این «آزان»ها و «کمیسره‌چی‌ها» در داخل شهر و «امنیه»ها در خارج از شهرها و در بخش‌ها و روستاها بودند که از سیره «به‌جای کلاه سر آورد» که میان برخی از امنیه‌های آن زمان معمول بود، متابعت می‌کردند.

علیهذا، با تفسیر و تبیین علل و انگیزه ممنوعیت تعزیه موضوع بهتر حلاجی و بررسی خواهد شد:

۱- **علل مذهبی:** تعزیه در دوران ناصرالدینشاه و مظفر-الدینشاه ظاهراً جلوه و جلای دیگری به خود گرفته بود. به صورت یکی از امور مهم مملکتی درآمده بود. با نهایت عظمت در تکیه دولت برگزار می‌شد و سال به سال وسیله درباریان و خدمتگذاران فرصت طلب ایشان، بر ابعاد آن در تکیه دولت و حرمسرا افزوده می‌شد و ظواهر چشم‌فریب و سرگرم‌کننده و غیرضروری و ناموزون بدان ضربه می‌زد. به‌زبان دیگر، هنری زنده و پویا و بومی و مردمی. اسیر پیرایه‌های زرین ظاهری که ناشی از کیف و لذت و تنوع‌طلبی درباریان بود، شد و در نتیجه از مسیر طبیعی خود منحرف گردید، مسیری که در طی قرون و اعصار، موجب تشفی و تسلی خاطر دردمندان محروم و بلازدگان رنجکشیده بود، دریفا! که تبدیل

به‌عاملی تفننی برای تفریح و سرگرمی درباریان فاسد و ریاکار و مردم‌فریب گردیده بود که در این جنایت دست تعزیه گردانان دربار ناصری، متأسفانه، از همه آلوده‌تر است، چه پرداختن به ظواهر دربارپسند، نمی‌توانسته است چیزی به ذات تعزیه که طبیعتی ساده و بسیار نزدیک به طبیعت انسان دردکشیده و مظلوم داشته و وابسته به زندگی و اندیشه و اعتقاد محروم‌ترین توده‌های جامعه بوده است ببخشد. سهل است، چون کرم آنرا از درون می‌خورده و چون سرطان هستیش را می‌مکیده است. (هرچند، باز در مایه و پایه خود، در ریشه و ذات خود، برای مردم رنجکشیده و بی‌پناه و اسیر بیداد و جور عمال حکومت، خواندن مرثیه و تمزیه، و در لوای آن گریستن و فریاد بر علیه یزیدیان و جابران برداشتن، مأمنی بوده است و مفری، برای تنفس در فضائی دیگر و به

امید طلوع بامداد سرنگونی ستم و وزیدن نسیم امید، در میان تیرگی‌های دهشتناک و سنگین و خفه‌کننده ناامیدی (چه، تعزیه‌گردانان خوش ذوق ولی عامی و خدمتگذار دستگاه سلطنت، هر چه می‌توانستند برای زیباتر ارائه دادن کار خود، از ذوق و ابتکار و خلاقیت بکار می‌گرفتند، از عالی‌ترین ابزار و البسه و ملزومات که در دربار و حرمسرا و موزه سلطنتی، و کاخ‌ها بود سود می‌جستند. اینسان چنان می‌اندیشیدند که تعزیه باید آنچنان برگزار شود که درباریان شوخ و شنگ و خوش‌پوش و بسیار مرفه و سرمست از جام باده قدرت را خوش آید، همانانی که دستور قتل این و آن را صادر می‌کردند، و بعد باده می‌نوشیدند و مست و خوش به تماشای جان دادن به طناب انداختگان، یا جان‌کندن سر-بریدگان می‌نشستند. همانانی که حرمسرا را انباشته از زنان کرده بودند (بگذریم از شرائط زندگی زنان حرمسراها). درباریان در پشت تورهای طاقنماها می‌نشستند، چهلچراغها می‌سوختند، بسیاری از نمایندگان سیاسی کشورهای بیگانه، بنا بدعوت درباریان و یا وزراء و یا سایر سردمداران حکومتی، برای تماشا حاضر می‌شدند و در عین حال خود مردم نیز بدان بی‌عنایت نبودند. چه با همه پیرایه‌ها، تعزیه‌ها و متونشان، بافت و ذات و اصالت خود را در گرو تمنیات تعزیه‌گردانان فرصت‌طلب نگذاشته بودند!.

«محمدعلی جمالزاده» نویسنده نامدار در نقدی که بر کتاب «تعزیه در ایران»^۱ اثر نویسنده مرقوم داشته‌اند یادآور شده‌اند که «... به‌خاطر دارم که هر سال در تهران، در تکیه دولت، ده روز تعزیه‌خوانی مفصل می‌شد و چند روزی

به طور انحصار زنانه بود و مرد را در آنجا راه نبود. خوب به یاد دارم که قراولها و فراشهای شاهی که مأمور رسیدگی به امور تعزیه بودند مردی را در میان خیل زنان پیدا کرده بودند که با چادر و چاقچور و روبنده خود را به صورت زنان درآورده بود تا بتواند وارد تکیه شود و گیر افتاده بود، فراشها او را کتک سختی زده و در زندان انداخته بودند...» ولی تعزیه کیفیتی پیدا کرده بود که درخور شأن آن نبود اعتمادالسلطنه وزیر انطباعات ناصرالدینشاه^۲ که هر روز و هر شب موقع صرف غذا، برای ناصرالدینشاه روزنامه‌های خارجی را می‌خواند و ترجمه می‌کرد، در خاطرات خود، دربارهٔ تعزیه‌های درباری نکاتی به قلم آورده که حیرت‌انگیز، رنج‌آور و تکان‌دهنده می‌نماید:

شنبه ۴ [محرم ۱۲۹۹ ه.ق.]

«معلوم شد، دیشب، تعزیه عروسی رفتن حضرت فاطمه در تکیه بیرون آوردند این تعزیه را بقدری رذل کرده‌اند. دیشب مخصوصاً زیادتر رذل شده بود تعزیه‌خوانها زوزه سگ می‌کشیدند. وقاحت بقدری شده بود و خندهٔ اهل حرم‌خانه

طوری از بالاخانه بصحن تکیه می‌آمد که اشخاصی که آنجا بودند نقل می‌کردند که از تماشاخانه مضحك فرنگستان خیلی باخنده‌تر بود. نه شأن سلطنت بود این عمل و نه ایام تعزیه سیدالشهدا، مقتضی این حرکات»^۳

یکشنبه ۷ [محرم ۱۳۰۵ ه.ق.]

«من خدمت شاه رسیدم. صحبت شد، عرض کردم سه سال است من تکیه [دولت] را ندیدم. بمیرزا محمدخان فرمودند پهلوی مجدالدوله جای مناسبی بجهت من معین کند. بستنی و

شریت بجهت من حاضر نماید. من بروم تعزیه را ببینم. رفتیم تعزیه (بلقیس و سلیمان) بود که به شهادت قاسم ختم میشود. عروس سلیمان را زینت نموده، بر فیل سوار کرده بودند. وقتی خواستند عروس را پیاده کنند، فیل رم کرد، عروس را برداشت از تکیه بیرون برد، خنده درگرفت، من برخاستم خانه آمدم، از این کارها هیچ خوشم نمی آید...»^۴

جمعه ۷ [محرم ۱۳۰۶ ه.ق]

«شنیدم در تکیه دولت تعزیه دیر سلیمان بود و سفرای انگلیس و ایتالیا با اتباعشان آمده بودند تماشا، بعد از ختم تعزیه، اسماعیل بزاز مقلد معروف با قریب دویست نفر از مقلدین و عملاً طرب با ریش‌های سفید و عاریه و لباسهای مختلف از فرنگی [و] روسی و ایرانی، ورود به تکیه کردند و حرکات قبیح از خودشان بیرون آوردند، بطوری که مجلس تعزیه از تماشاخانه بدتر شده بود.»^۵

دوشنبه ۲۵ [رمضان ۱۳۱۱ ه.ق]

«اهل خانه برای تهنیت عید و تعزیه عزیزالسلطان به اندرون رفتند، من شب را در بیرون خوابیدم، اما تعزیه عزیزالسلطان هنگامه است و شرح و بسطش یعنی هرزگی و رذالتش خیلی زیاده از سنوات قبل است، سالهای قبل، رذالت شخص بود در تعزیه، امسال علاوه بر وضع پارسال و پیرار سال توهین دینی هم هست، چنانچه شبیه عروسی رفتن حضرت فاطمه لباس فرنگی پوشانده و کلاه فرنگی بسرش گذاشته بودند. واشریعتا، وامحمدا. بر ملت شیعه، علی‌الخصوص این اهانت، ابدأ دین اسلام نیست. خدا عاقبت این کار را حفظ بکند...»^۶

چه غم‌انگیزانه و دردمندانه و حقیر! باری، به‌خاطر همین مسائل بفرنج و پیچیده، حکومت در حال نضج پهلوی، که نیاز به‌حمایت مردم از خود داشت و یاری جامعه می‌طلبید و صدای زمان را شنیده بود، برای جلب نظر روحانیون و متشرعین از سوئی و روشنفکران معترض از دیگر سو و نیز پیشگیری از اشاعهٔ تعزیه‌های گروه چپی و نیز ریشه‌کن کردن بخشی، از آنچه که به نحوی از انحاء مردم را به‌رژیم قاجار می‌پیوست و گره می‌زد و هماهنگی با برنامه‌های درازمدت و نیز باز بودن راه وداد و الفت سیاسی با حکومت ترکیه و توجه دقیق به اوضاع و احوال و شرائط خاص اجتماعی زمان، روی از تعزیه برتافت و بی‌توجه به اصالت ذات و درون و خمیرمایه آن که در حقیقت می‌توانست عناصری در مبارزه با قلدری و ستمگری و ارباب‌دربار داشته باشد (که ضد ذات حکومت بود) به ایجاد تضییقات در مورد آن پرداخت، غافل از آنکه تعزیه‌های دربار ناصری پدیده‌هایی بودند مخرب که جز بدانگونه هم، مخالفت با آن میسر نبود و تعزیه‌های اصیل در پهنه بلازدهٔ ایران هرگز نمی‌میرند و با جان مردم الفتی دیرینه دارند.

چهارشنبه ۱۴ [رمضان ۱۳۱۳ ه.ق]

«فراموش کرده بودم بنویسم، از روز دهم، عزیزالسلطان، لیلا و نهاراً، تا بیست و ششم [رمضان] درب حرم‌خانه، مثل همه ساله، تعزیه‌خوانی، یعنی رذالت و پرده‌سرائی دارند و همین مجلس هزل و رذل برای دولت چهار پنج هزار تومان تمام میشود بدبختانه ویش [؟] سفیرکبیر در این مجلس قبیح دعوت کرده بودند، و تعزیه حضرت یوسف را درآورده بودند که تمام برخلاف نص قرآن بود...»^۷

ضمناً فراموش نکنیم که اعتمادالسلطنه، خود کسی است که با وجودیکه از روشنفکران زمانه است و زبان خارجی را خوب می‌داند، به تمام شعائر مذهبی دقیقاً پای‌بند است نماز و روزه و واجبات و حتی مستحباتش ترک نمی‌شود و حتی خود، یکی از برپای دارندگان مجالس روضه‌خوانی و تعزیه‌داری است و این خود بر اعتبار نوشته‌ها و خاطراتش از این حیث می‌افزاید.

چهارشنبه ۱۶ [صفر ۱۳۰۸ ه.ق]

«صبح زود، از لشکرک به شهر آمد، چادر تعزیه‌داری خامس آل‌عبا را زده بودند. بحمدالله امسال هم به این سعادت موفق شدم. اما امسال تغییر به روضه‌خوانی دادم. روزها تعزیه می‌خوانم و شبها روضه.»^۸

و بالاخره، تعزیه آنچنان به بیراهه کشانده شد و از محتوی به دور افتاد که مخالفت علنی روحانیون را با دربار برانگیخت و بسیاری از روشنفکران آزاده‌نیز روی به جانب روحانیون کردند و ضمن آمد و رفت‌ها و بگومگوها، مسأله تعزیه نیز به صورت مسئله‌ای حاد درآمد و کار این مخالفت بدانجا انجامید که در دیداری که میان ناصرالدین‌شاه و حاج شیخ جعفر شوشتری و نیز با حاج شیخ‌هادی نجم‌آبادی به‌طور جداگانه و در فاصله‌های زمانی صورت گرفت اینان تنها تقاضای خود را محدود به جلوگیری از برگزاری تعزیه در تکیه دولت کردند.^۹

از مخالفت‌های روشنفکران با تعزیه‌های دربار ناصری، مخالفت‌های «ملك الشعرا بهار»^{۱۰} و نیز ایرج‌میرزا^{۱۱} را نیز به‌عنوان نمونه می‌توان یاد کرد و به هر حال اینهاست مشتی از خروار.

۲- علل سیاسی - نخست می‌توان از روابط سیاسی دوران جدید میان حکومت ایران و حکومت ترکیه (عثمانی سابق) نام برد، چه، آنچه در دوران قاجاریه وجود داشت اختلافات شدید مذهبی و سیاسی میان ایران و آن دولت بود، و در دوران جدید آن عناد و کینه‌های دیرینه آئینی و ملی از میان می‌رفت، در نتیجه نیازی به تهییج افکار عمومی و برانگیختن حس اختلاف میان «شیعه» و «سنی» وجود نداشت.* سیاست کلی دولت تغییر کرده بود. رقابت و همچشمی و عناد میان دو دولت جای خود را به تفاهم و همکاری داده بود. «رضاشاه» و «آتاتورک» هر دو از يك تبار بودند و خط‌مشی واحدی را در این گوشه از کره خاکی برگزیده بودند. هر دو برنامه‌های بهسازی و نوسازی و دگرگونی همراه با پذیرش تمدن غرب داشتند، هر دو صلابت دوستی با همسایگان و بهبود روابط سر می‌دادند. دیگر حکومت نیازی نداشت که آتش کینه «سنی» را در دل «شیعه» به انواع و اقسام نهج برافروخته نگهدارد تا در مصاف، سربازان، سر از پای نشناسند و بیرحمانه و بر سبیل دستور جهاد، خون یکدیگر را، به خاطر حکومت‌ها و حفظ پایه‌های قدرت و حدود سیطره آنها بر خاک ریزند و اتفاقاً تمزیه، با ویژگی‌های خود، در این امر نقش بسیار مهمی داشت. تعزیه‌گردانها، که وظائف خود را در برابر دستگاه سلطنت خوب می‌دانستند در تعزیه‌ها تا می‌توانستند بر اهل سنت می‌تاختند تا دل پسر کینه سردمداران را خنک کنند. اینان از هیچ توهینی نسبت به آنان کوتاهی نمی‌کردند. حالتی بر مبنای گرم نگهداشتن معرکه برای استفاده در لحظه و ساعت موعود ایجاد می‌کردند و دیگر با توجه به تغییر رژیم و اوضاع سیاسی، نیازی به آن جو

نبود. سهل است حکومت در جهتی عکس رژیتم پیشین گام می‌زد، از همین رو، یکی از اقداماتی که ضروری می‌نمود انجام گیرد، جلوگیری از شعله‌ور بودن آتش کینه میان دو ملت بود و در آن شمار جلوگیری بود از تعزیه که زبانی بسیار پر طنز و طعنه نسبت به اهل سنت داشت.

دیگر آنکه رژیمی در حال فرو ریختن بود و رژیتم دیگری در حال برپائی و این امری طبیعی بود، که این رژیتم با هر آنچه که مورد علاقه و دل بستگی و توجه سلف بود مقابله و مبارزه کند، و یکی از این پدیده‌ها تعزیه بود که هم مورد توجه دستگاه قاجاریه بود و هم پایگاه واقعی خود را، به خاطر همان توجه غیر اصولی از دست داده بود، و مخالفت با آن هم کسب وجهه برای دستگاه می‌کرد و هم عکس‌العملی بسیار طبیعی در برابر علاقمندیهای درباریان پیشین بود و هم به فراموش کردن خاطره حکومت آنان کمک می‌کرد و پیوند مردم را با آنان از این خط ارتباطی قطع می‌نمود.

مسئله دیگر آنکه گروه‌های چپی که اعجاز نفوذ تعزیه را در توده یافته بودند و نیز دریافته بودند که تعزیه در حالیکه ریشه در داخل جامعه و اذهان مردم دارد، به لحاظ توجه بی-حساب و کتاب درباریان و منحرف شدن از مسیر اصلی و طبیعی خود، تا بدانجا که هم علما و هم روشنفکران و هم متشرعین روی از آن برتافته‌اند، در پی آن برآمدند که آنرا بگونه‌ای درخور و متناسب با اهداف سیاسی خود بکار گیرند و آنرا احیا کنند و غافل بودند از اینکه این پدیده، براساس اعتقادات مذهبی در طی قرون و سالها و در تحت تأثیر عوامل و علل گوناگون رشد کرده و اعتلا یافته و بهره‌گیری مادی و ظاهری و در جهت اهداف سیاسی - خاصه اهداف گروه‌های

مادی‌گرا - بهیچوجه میسر نیست و تعزیه هرگز مسائل روز و اهداف سیاسی را در خود بر نمی‌تابد، و اینان دست به تعزیه سازی و تعزیه پردازی مدرن حزبی زدند که طبیعتاً پدیده‌ای سطحی و خشک و خام و بدور از ذهن جامعه را عرضه می‌داشت^{۱۲} و توجه گروه چپ بدان خود محملی بود و دستاویزی برای مخالفت با آن و جلوگیری از آن.

۳- **علل اجتماعی** - انقلاب مشروطیت و دستاوردهای آن، آگاهی مردم نسبت به حدود و حقوق حقه خویش، نسیمهای آزادی‌خواهی که چه بسیار وزیده بود و تبلیغاتی که در جهت روشن شدن اذهان عمومی صورت گرفته و بالاخره اوضاع و احوال و شرائط اجتماعی و اقتصادی را تا حدی دگرگون ساخته بود، پدیدار شدن وسائل و سرگرمیهای دیگر از آنجمله نمایش‌های شاد که گاه سخت طعنه‌آمیز و تند بود و گاه سخت بی‌محتوا، و ترجمه نمایش‌های خارجی، طرح و ایجاد مسابقات ورزشی، شرائط زندگی‌ماشینی و استقرار قوانین کار، توجه به تحصیلات به‌ویژه، تحصیلات در کشورهای اروپائی و لطماتی که قاجاریه به تعزیه زده بودند و هیچ نمانده بود که روح و جان آنرا، نیز بگیرند، و دور افتادن آن، از اصل خویش، تعزیه را در اوان رژیم به سوی اضمحلال کامل سوق داده بود. سید محمدعلی جمال‌زاده می‌نویسد:

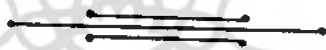
«... راقم این سطور یعنی جمال‌زاده که هشتاد سال پیش از این که هنوز در ایران و تهران بود، خوب بخاطر دارد که گاهی دو سه نفر مرد، يك بقچه بسته بر دوش، در کوجه‌های بالنسبه خلوت در گوشه‌ای بار می‌انداختند و با اندکی تغییر سر و وضع، و تبدیل لباس بصورت تعزیه‌خوان درمی‌آمدند و درهای خانه‌ها را می‌کوبیدند و يك نفر از آنها با طبل و

گاهی با شیپور و با صدای بلند مردم را خبر می‌دادند که در شرف تعزیه دادن هستند و مردم علی‌الخصوص زنان خانه‌ها چادر شب بسر، گاهی بچه به بغل، خود را در محل خواندن تعزیه یعنی کنار یا گوشه کوچه می‌رسانیدند و تعزیه شروع میشد و صدای گریه و زاری بلند می‌گردید و همان دو سه نفر، در موقع ضرورت با شتاب و عجله غیر مرئی، تغییر قبا و ردا و کلاه و خود و عمامه می‌دادند. تعزیه بیش از سی‌چهل دقیقه طول نمی‌کشید و سرانجام برای دریافت مزد و انعام دست دراز می‌کردند و دعاگویان مزدی که از يك صاحبقران و حتی يك پناباد که عبارت از يك سکه نقره بقیمت دهشاهی بود، عموماً تجاوز نمی‌کرد دریافت می‌داشتند و باز از نو، بقچه اسباب و لباس خود را به کول گرفته و دعاگویان دور می‌شدند تا جای دیگر بساط پهن کنند...»^{۱۳}

در حقیقت این اصل و ذات تعزیه بود که در اثر اقدامات دربار قاجاریه و تعزیه‌گردانان نوکرمآب، می‌گرینخت تا مگر جانی بدر برد. این ذات تعزیه بود که خود را می‌جست و از حریم درباریان فرار می‌کرد، تا مگر، تلالو اصیل و درخشندگی ناب و ارزش والای ذاتی و درونی خود را پاسداری کند، اما چه غم‌انگیزانه و دردمندانه و حقیر!

باری، به‌خاطر همین مسائل بفرنج و پیچیده، حکومت در حال نضج پهلوی، که نیاز به حمایت مردم از خود داشت و یاری جامعه می‌طلبید و صدای زمان را شنیده بود، برای جلب نظر روحانیون و متشرعین از سوئی و روشنفکران معترض از دیگر سو و نیز پیشگیری از اشاعه تعزیه‌های گروه چپی و نیز ریشه‌کن کردن بخشی از آنچه که به نحوی از انحاء مردم را به رژیم قاجار می‌پیوست و گره می‌زد و هماهنگ با

برنامه‌های درازمدت و نیز باز بودن راه و داد و الفت سیاسی با حکومت ترکیه و توجه دقیق به اوضاع و احوال و شرائط خاص اجتماعی زمان، روی از تمزیه برتافت و بی‌توجه به اصالت ذات و درون و خمیرمایه آن که در حقیقت می‌توانست عناصری در مبارزه با قلدری و ستمگری و ارباب دربر داشته باشد (که ضد ذات حکومت بود) به ایجاد تضییقات در مورد آن پرداخت، غافل از آنکه تمزیه‌های دربار ناصری پدیده‌هایی بودند مخرب که جز بدانگونه هم، مخالفت با آن میسر نبود و تمزیه‌های اصیل در پهنه کشور ایران هرگز نمی‌میرند و با جان مردم الفتی دیرینه دارند.



۱- کتاب تمزیه در ایران، اثر نویسنده، چاپ نوید، بهار ۱۳۶۸
 ۲- کتاب روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، به‌کوشش ایرج افشار، تهران، امیرکبیر، چاپ سوم سال ۱۳۵۶. نظرم را به این یادداشتها دوست عزیز جمشید صداقت‌کیش جلب کرد که یاد باد. ضمناً اعتمادالسلطنه محمد حسن خان صنیع‌الدوله است که بعدها لقب اعتمادالسلطنه گرفت و مدیر روزنامه رسمی و روزنامه نیمه‌رسمی ایران شد. وی نمایشنامه‌ای از مولیر را نیز بنام (طیب اجباری) به فارسی ترجمه کرده.

۳- همان کتاب، صفحه ۳۲

۴- همان کتاب، صفحه ۵۱۷

۵- همان کتاب، صفحه ۵۹۱

۶- همان کتاب، صفحه ۹۴۸

۷- همان کتاب، صفحه ۱۰۵۸

۸- همان کتاب، صفحه ۷۱۹

۹- به کتاب تمزیه در ایران، صفحات ۱۴۵ و ۱۴۶ مراجعه شود

۱۰- میرزا محمدتقی ملک‌الشعراى بهار در ۱۳ ربیع‌الاول ۱۳۰۴ ه.ق.

- در مشهد متولد شد و در اول اردیبهشت ماه ۱۳۳۰ شمسی درگذشت.
- ۱۱- ۱۲۹۱ ه. ق - ۱۳۴۳ ه. ق [برابر اسفند ۱۳۰۴ شمسی].
- ۱۲- این تجربه در سالهای ۱۳۳۰ شمسی و نیز در اوایل انقلاب ۱۳۵۷ نیز تکرار شد که هرگز مقبول نیفتاد. نه توده عوام توانستند با آن ارتباطی عاطفی برقرار کنند و نه باسوادان و اندیشمندان پذیرایش شدند و نه مؤمنین بر آن مهر پذیرش نهادند.
- ۱۳- به نقل از نقد جمالزاده بر کتاب تعزیه در ایران.

* شایان ذکر است که در تعزیه هرگز مسائل اختلاف میان شیعه و سنی مورد توجه نبوده و نیست و اصولاً در تعزیه بهیچوجه تعرضی نسبت به اهل سنت وجود ندارد.

